

رویکردی تئوریک به ماهیت و ابعاد راهبردهای امنیتی اروپا در ساختار نظم تک‌قطبی

دکتر محمدرضا تخشید*

فریبرز ارغوانی پیرسلامی**

چکیده

شاید بتوان مهم‌ترین تأثیری را که فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ به عنوان نماد پایان نظام دوقطبی بر حوزه‌های کلان بین‌المللی گذارد، در قلمرو امنیتی دانست. این رخداد سبب شد بسیاری از کشورها با درک الزامات و شرایط جدید (ساختاری نوین با منطقی متفاوت از ساختار پیشین)، تداوم بقا و موجودیت خود را در راهبردهای جدید تعریف کنند. نوشتار حاضر با هدف تبیین ماهیت راهبردهای امنیتی اروپا بعد از جنگ سرد، با در نظرگیری نظریات واقع‌گرایانه ساختاری والتز و چهارچوب تک‌قطبی هنسن، معیارهایی را در نظر می‌گیرد که ضمن بررسی تعاملات

* عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (takhshid.m@gmail.com)
** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران (f.arghavani84@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۷/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۲۹

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۹، صص ۳۴-۷.

اروپا با تک‌قطب، می‌توان راهبردهای امنیتی این واحد را استخراج کرد. با توجه به این موضوع، گرچه اروپا در عمل تلاش‌هایی را برای عملکرد مستقل انجام داد اما ناتوانی در مدیریت مسائل امنیتی درونی و نزدیکی ایدئولوژیک به تک‌قطب سبب شد تا راهبرد امنیتی آن بیش از آنکه بر عملکرد مجزا و مستقلانه از تک‌قطب مبتنا شود، عمدتاً در عملکرد نزدیک با تک‌قطب تعریف شود.

واژه‌های کلیدی: راهبردهای امنیتی، اروپا، ایالات متحده، نظم تک‌قطبی، عملکرد مستقل.

مقدمه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان نمادی برای پایان نظم دوقطبی و آغاز نظامی جدید مبتنی بر تک‌قطب^(۱) تقریباً تمامی حوزه‌های مسائل بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داد؛ چنانکه بسیاری از رخدادها و مسائل بین‌المللی چه در سطح کلان و چه در سطح خرد، در چهارچوب‌ها و مسیریابی قرار گرفتند که علاوه بر تفاوت محتوایی عمده نسبت به گذشته، تحلیل و بررسی زوایای آنها نیز نیازمند ابزارها و نگرش‌هایی متفاوت است.

مهم‌ترین اثر این رخداد در حوزه مسائل امنیت بین‌الملل را می‌توان در تغییر بنیادی راهبردهای امنیتی کشورها مشاهده کرد. با تغییر ضرورت‌های حاکم بر عرصه بین‌المللی و هم‌زمان تداوم آنا‌رشی به عنوان عنصر جوهری نظام بین‌المللی، تنظیم معادلات تداوم بقا و امنیت برای کشورها طبق روندهای گذشته امکان‌پذیر نبود. کنار رفتن یکی از ابرقدرت‌ها که به نوعی در دوران جنگ سرد مأمینی برای تأمین امنیت برخی از کشورها به شمار می‌رفت شرایطی را به وجود آورد که مسیر اتحاد و ائتلاف‌های دوران دوقطبی مانند گذشته ارتقادهنده امنیت و حافظ موجودیت کشورها نباشد. این امر موجب شد تا در کنار کشورهایی که در دوران جنگ سرد راهبرد امنیتی خود را با پشتوانه شوروی تدوین می‌کردند، کشورهایی نیز که در بلوک غرب و در همکاری با آمریکا برای تقابل با دشمن مشترک تلاش می‌کردند، ضرورت بازبینی در معادلات امنیتی خود را احساس کنند.

اروپا به عنوان جولانگاه اصلی جنگ دوم جهانی و پس از آن جنگ سرد، همواره در مسیر تدوین راهبرد امنیتی، آمریکا را به عنوان یک محور در نظر داشته است. با وجود اعتقاد کیگان مبنی بر اینکه «امریکایی‌ها و اروپایی‌ها کمتر یکدیگر را

درک کرده و کمتر توافق می‌کنند»^(۳)، شواهد تجربی این قاطعیت در سخن برای تعامل امریکا و اروپا را به طور کامل تأیید نمی‌کند. اتفاق نظر ضمنی در مورد اهداف نظم جهانی، نبود یکپارچگی و انسجام درونی اروپاییان و ارزش‌های تقریباً مشترک^(۴) محورهای هستند که سبب شده‌اند تا به‌رغم اختلاف نظرها، همکاری‌ها همواره تداوم یابند. این همکاری در حوزه امنیتی در دوران جنگ سرد به‌خوبی خود را نمود بخشید به‌طوری‌که وجود دشمن مشترکی با نام کمونیسم و نیز ضعف نسبی اروپا^(۵) این واحد را در مسیری هدایت کرد که الزام بقا و موجودیت خود را در راهبردهای اتحاد و ائتلاف و بعضاً امنیت دسته‌جمعی (از طریق ناتو) دنبال کند. با این حال پس از فروپاشی شوروی و تحولات ناشی از آن که با چیرگی نسبی ایالات متحده در تمامی حوزه‌های موضوعی همراه بوده است، نشانه‌هایی از تحرکات گزیر از مرکز اروپا در چهارچوب نظم جدید تک‌قطبی مشاهده می‌شود. بنابراین با تداوم نظم تک‌قطبی این سؤال عمده که به نوعی مسئله اصلی پژوهش حاضر نیز هست، به ذهن متبادر می‌شود که با تغییر نظام بین‌الملل از حالت دوقطبی به تک‌قطبی، راهبردهای امنیتی اروپا با چه تغییری مواجه شده‌اند؟ در پاسخ به این پرسش، نوشتار فرارو ضمن بهره‌گیری از مفروض‌پنداری نظم تک‌قطبی به عنوان یک ابزار صرف تحلیلی، با هدف برجسته ساختن جایگاه ایالات متحده و تأثیرگذاری آن در تبیین راهبرد امنیتی اروپا، توجه به چند مفروض را الزام‌آور می‌بیند:

۱. در این ساختار مفروض که ترتیبات نظم‌گستر آن با محوریت ایالات متحده امریکا شناخته می‌شود، این واحد به خاطر برتری بلامنازع در ابعاد گوناگون قدرت، تک‌قطب محسوب می‌شود.

۲. اروپا از منظر این نوشتار شامل کشورهای اروپای غربی در دوران جنگ سرد و اتحادیه‌های اروپا در دوران بعد از جنگ سرد است.

فرضیه یا پاسخ این مقاله به سؤال اصلی با توجه به مفروضات عبارت است از اینکه «راهبردهای امنیتی اروپا در نظم تک‌قطبی همواره بین دو گزینه حفظ و ارتقای امنیت با نزدیکی به تک‌قطب و نیز حفظ و ارتقای امنیت مستقل از تک‌قطب در نوسان بوده و در این راستا شباهت‌های ایدئولوژیک - ارزشی تمایل به نزدیکی

را برجسته‌تر کرده است».

با عنایت به فرضیه اصلی، دو گزاره ذیل به عنوان بدیل‌هایی مطرح می‌شوند که بهره‌گیری از شواهد و نمونه‌ها در چهارچوب تحقیق در راستای اثبات یا ردّ فرضیه اصلی، به نوعی به تأیید یا ردّ آنها نیز منجر می‌شود:

۱. راهبرد امنیتی اروپا در دوران پس از جنگ سرد و در قالب نظم نوین، همواره ارتقای امنیت از طریق نزدیکی به ایالات متحده بوده است.

۲. راهبرد امنیتی اروپا در دوران پس از جنگ سرد و در قالب نظم نوین، بیشتر از رهگذر استقلال‌کارکردی از ایالات متحده دنبال شده است.

نوشتار حاضر با تمرکز زمانی بر دوران پس از جنگ سرد تا پایان دوره زمامداری کابینه بوش دوم و از حیث مکانی، با توجه کردن به راهبردهای امنیتی اروپا در ارتباط با امریکا، پس از بررسی پیشینه ادبیات پژوهش که به نوعی هدف این نوشتار را می‌نماید، در قالب گفتار نخست با بهره‌گیری از نظریه ساختارگرایی کنت والتز و نظریه تکمیلی برت هنسن در زمینه نظام‌های تک‌قطبی، چهارچوب نظری خود را تدوین خواهد کرد. گفتار دوم راهبردهای امنیتی اروپا را در دو فصل مطرح نظر قرار می‌دهد. فصل نخست معیارها را مورد کنکاش قرار داده و فصل دوم راهبردهای امنیتی اروپا را به بوته بررسی و تبیین خواهد کشید. بهره‌سخن این نوشتار نیز به روندهایی کلی در این نوشتار اشاره می‌کند.

پیشینه ادبیات پژوهش

نگاهی هرچند گذرا به روندپژوهی راهبردهای امنیتی اروپا حاکی از نوعی تشتت و سردرگمی در بحث تبیین است. به عبارت دیگر آثاری که مدعی بحث تبیین راهبردهای امنیتی اروپا هستند، با روی آوردن به مسائل و چالش‌ها به نوعی از تشخیص حوزه‌هایی که این راهبردها را می‌نمایانند، بازمانده‌اند. این موضوع ناشی از دو محور است: محور نخست که تا اندازه‌ای نیز اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد ناشی از سیر تطورات نهادی و نیز سیاست‌گذاری اتحادیه اروپاست که مراحل تثبیت خود را طی می‌کند. دومین محور بر مسئله استفاده نکردن از چهارچوب‌های نظری برای شناخت، متمرکز است.

تلاش نگارندگان برای بهره‌گیری از منابع فارسی به منظور بررسی موضوع چندان با موفقیت همراه نبود چراکه آثار به تحریر درآمده در این حوزه بیشتر مسائل نهادی اروپا را پُررنگ‌تر از سایر موضوعات مرتبط با این منطقه از جهان دیده و از این جهت شناخت شخصیت حقوقی، ساختار، چالش‌ها و نهادهای تصمیم‌گیر، محور عمده این دسته از آثار بوده و به همین خاطر نتوانسته‌اند چندان به مسائل و موضوعات سیاسی مرتبط با موجودیت اتحادیه در ساختار نظم جدید و روابط فراآتلانتیکی توجه جدی نشان دهند.^(۵)

در میان آثاری که به زبان لاتین به رشته تحریر درآمده‌اند توجه خاصی به مسئله راهبردهای امنیتی در اروپا شده است. ابعاد در حال ظهور سیاست امنیتی اروپا عنوان مجموعه مقالاتی است که در سال ۱۹۹۱ پیرامون این موضوع گردآوری شده است. گردآورندگان این مجموعه با وجود آنکه مقالات موجود را در چهار بخش ابعاد استراتژیک - سیاسی، کنترل تسلیحات، اقتصاد و در نهایت امنیت مورد توجه قرار داده‌اند اما توجه صرف به رویکردهای درونی اروپا سبب شده تا موضوع روابط فراآتلانتیکی به صورت یک امر حاشیه‌ای درآمده و به همین دلیل نقش ایالات متحده چندان مورد توجه قرار نگیرد. هرچند می‌توان گفت سال انتشار این اثر نشانگر آن است که اروپایی‌ها هنوز نتوانسته‌اند شرایط و نظم جدید را مورد شناسایی دقیق قرار دهند؛^(۶) بنابراین توجه به امنیت در اشکال متفاوت آن (نه صرفاً نظامی) وجه تشابه و در عین حال رویکرد صرف درون‌زا به مسئله امنیت اروپا و نادیده‌انگاری روابط فراآتلانتیکی وجه تفاوت این اثر با نوشتار پیش روست.

بوزان به همراه تنی چند از دیگر نویسندگان در اثری با نام **قالب‌بندی نظم امنیتی اروپا** در آغاز دهه ۱۹۹۰ یعنی در شرایطی که نظم دوقطبی دوران احتضار خویش را طی می‌کرد، تلاش کردند تا با بررسی مسائل و محورهای مهم در شرق، غرب و مرکز اروپا سناریوهای فراروی این منطقه را مورد ارزیابی قرار دهند. وی با اشاره به شرق اروپا به عنوان مأمن واگرایی و حکمرانی ضعیف، مرکز اروپا با نماد وحدت دو آلمان و پیامدهای آن، و غرب اروپا با فرایند متناقض همکاری در عین رقابت، به سه سناریوی مهم اشاره می‌کند: آغاز جنگ سرد دیگری در اروپا، موفقیت همگرایی و در نهایت چیرگی آنارشی و گسترش شکاف.^(۷) همان‌طور که

محتوای این اثر می‌نمایاند اولاً رویکرد تئوریک در آن مدخلی نداشته و ثانیاً دغدغه‌ترتیبات آینده چنان بر سرتاسر اثر چیرگی دارد که نویسندگان هم از تأثیرات نظم جدید و در نتیجه ساختار نظام بین‌الملل بر اروپا غافل مانده و هم رویکردهای ایالات متحده را به اروپا در پاینده مغفول گذاشته است.

فاکس و شلینگ (۱۹۷۳) در بطن دوران جنگ سرد و برخلاف آثار پیشین مجموعه‌ای را گردآوری کرده‌اند که هدف اصلی آن بررسی ارتباط میان امنیت اروپا و نظام آتلانتیکی است. در این راستا گردآورندگان این اثر تلاش کرده‌اند تا مهم‌ترین موانع در راه ایجاد یک رابطه دائمی و فعال فرآتلانتیکی را مورد توجه قرار دهند. فاکتورهای اقتصادی، مزیت فناوری، مسئله بریتانیا با اتحادیه، رویکردهای گریز از مرکز فرانسه، آلمان دوپاره، فشارهای داخلی و آینده ناتو مهم‌ترین محورها در بررسی موانع بوده است.^(۸) با وجود این رویکرد آسیب‌شناسانه نسبت به مسئله راهبردهای امنیتی اروپا، حوزه‌ی زمانی این اثر سبب شده تا نتوان از آن به عنوان یک منبع مناسب که دربرگیرنده الزامات نظم جدید تک‌قطبی باشد نام برد و در عین حال ایرادات وارده بر دو اثر دیگر، بر این متن نیز وارد است.

هنسن، ویول و تافت (۲۰۰۹) در راهبردهای امنیتی و نظم امریکایی محورهای تئوریک جالب توجهی را مطرح نظر قرار می‌دهند.^(۹) به نظر می‌رسد هدف اصلی نگارش این اثر بیش از آنکه بررسی راهبردهای امنیتی مناطق گوناگون باشد آزمون چهارچوبی مفهومی است که در نتیجه تعدیل‌های واردشده از سوی نویسندگان به رئالیسم صورت پذیرفته است. بی‌توجهی کامل به اروپا و توجه به خاورمیانه و روسیه در کنار وزن تئوریک حاکم بر آن، این اثر را به گونه‌ای نمود داده که توجه به مناطق بیشتر با هدف آزمون فرضیه بوده تا تبیین روندها. به همین دلیل در قیاس با نوشتار حاضر اولاً واجد وجه نظری بیشتری بوده و ثانیاً تمرکز موضوعی آن به دلیل حجم کاری صرفاً با توجه به منطقه‌ای خاص و روندهای درونی آن نبوده است.

سیاست دفاعی و امنیتی اروپا (ESDP) مجموعه دیگری است که مسئله امنیت‌سازی اروپامدارانه را محور کار خود قرار داده است. گردآورندگان این مجموعه با اتخاذ «رویکردی اجرایی» اهتمام خود را بر آن نهاده‌اند تا سازوکارهای جدید و درون‌زای اروپا برای تأمین امنیت خود را در نظم جدید مدنظر قرار دهند.

با این حال توجه صرف به مسئله ESDP و غافل ماندن از سایر رویکردهای درون‌زا از یک سو و نادیده انگاشتن تأثیرات ساختار بین‌المللی بر جهت‌گیری‌های امنیتی اروپا، دو ضعف عمده این اثر است.

با توجه به این ادبیات، نوشتار حاضر به دنبال آن است تا: (۱) با کاربست رویکردی نظری بتواند تأثیرات ساختار نظام را بر اتخاذ راهبردهای امنیتی اروپا نشان دهد؛ (۲) راهبردهای امنیتی اروپا چه به صورت درون‌زا و چه در بُعد فرآتلاتیکی را در ارتباط با ایالات متحده نشان دهد؛ و (۳) الزامات ساختار نظم تک‌قطبی را در قیاس با گذشته نسبت‌سنجی کند.

گفتار نخست: چهارچوب تئوریک و مفهومی پژوهش

تبیین راهبردهای امنیتی اروپا در دوران بعد از جنگ سرد نیازمند نگاهی تئوریک برای درک و شناخت آن است چراکه تدوین و عملیاتی شدن این راهبردهای امنیتی اولاً در درون ساختاری از نظم بین‌المللی صورت پذیرفته و ثانیاً این ساختار با تحول روبه‌رو بوده است. از این جهت درک مناسب این تحول ساختاری از یک سو و ویژگی‌های نظم تک‌قطبی از سوی دیگر که در مجموع راهبردهای امنیتی کشور و مناطق را متأثر می‌کنند، این الزام را ایجاد می‌کند تا تحلیل مسائل به‌خصوص در حوزه‌های امنیتی برکنار از نگاه نظری نباشد.

با توجه به این امر، از آنجا که نگاه نوشتار حاضر به تأثیرپذیری راهبردهای امنیتی از ساختار بین‌المللی معطوف است، لذا سطح تحلیل کلان یا نظام مد نظر قرار می‌گیرد. این سطح تحلیل واجد دو اهمیت است:

نخست آنکه ارائه تصویری کلان از سیاست و راهبردهای یک منطقه یا یک کشور تنها از این مسیر امکان‌پذیر بوده و می‌تواند پیوستگی و همبستگی درونی تحولات در یک منطقه را بررسی کند و دوم آنکه نشان می‌دهد تدوین استراتژی و چهارچوب‌بندی سیاست خارجی کشورها صرفاً متأثر از شرایط داخلی نیست بلکه ویژگی‌های محیطی که واحد در آن به سر می‌برد نیز بسیار اثرگذار است؛^(۱۰) از این رو با برجسته شدن سطح تحلیل کلان، چهارچوب تئوریک نوشتاری حاضر بر محور دو نظریه قرار می‌گیرد:

۱. نظریه ساختاری کنت والتز

هدف اصلی از به کارگیری این نظریه افزایش قدرت تبیین و توضیح تأثیرات ساختار نظام بین‌الملل بر راهبردهای امنیتی کشورها (در این پژوهش اروپا) است. این نظریه نخستین بار در کتاب والتز با عنوان نظریه سیاست بین‌الملل مطرح شد.^(۱۱) تمامی نظریه‌پردازان واقع‌گرا در سه مفهوم کلیدی دولت‌محوری^۱، بقا^۲ و خودیاری^۳ اتفاق نظر دارند.^(۱۲) در ذیل این مفاهیم، والتز با پذیرش آنارشی، قدرت، منافع ملی و جدایی عرصه سیاست داخلی و خارجی مد نظر واقع‌گرایان کلاسیک، مسئله تقلیل‌گرایی در این سنت را مورد نقد قرار می‌دهد.

وی در تشریح این تقلیل‌گرایی که پیش از آن در کتاب انسان، دولت و جنگ (۱۹۶۴) ریشه‌های جنگ را در سه سطح سرشت انسان، دولت و ساختار نظام بین‌الملل بررسی کرده بود، در اثر جدید خود نظریه سیاست بین‌الملل دو عامل نخست را تقلیل‌انگارانه دانسته و معتقد بود این دو تصویر با شناخت ویژگی و تعاملات در پی فهم کل هستند اما نمی‌توانند پیامدهای سیاسی - بین‌المللی را تبیین کنند.^(۱۳) در تلاش برای ارائه یک بدیل، وی با بهره‌گیری از نظرات سیستمی مورتون کاپلان^۴ مسئله اساسی را تأثیرپذیری دولت‌ها از ساختار بین‌المللی می‌داند؛ به عبارت دیگر الگوهای رفتاری کشورها به عنوان کارگزاران^۵ نظام به شدت تحت تأثیر ساختار^۶ نظام است.^(۱۴) از نظر وی ساختار نظام بین‌الملل متشکل از سه عنصر «اصل سازمان‌دهنده»^۷، «تشابه کارکردها»^۸ و «توزیع توانایی‌ها»^۹ است. اصل سازمان‌دهنده همان آنارشی است. برخلاف سیاست داخلی که رفتار کارگزاران و برقراری نظم متأثر از وجود یک اقتدار از بالاست، در عرصه سیاست بین‌المللی،

1. State Centric
2. Survival
3. Self-help
4. Kaplan
5. Agencies
6. Structure
7. Organizing Principle
8. Functional Differentiation
9. Distribution of Capabilities

دولت‌های صاحب حاکمیت هیچ‌گونه اقتدار بالادست^۱ را برای خود متصور نیستند. این وضعیت همان آنارشی در نظر والتز است. در این شرایط هیچ‌گونه اقتداری برای تأمین نظم و امنیت کشورها وجود ندارد؛ تأمین اصل بقا بر عهده خود واحدها قرار گرفته و از اینجاست که اصل خودیاری شکل می‌گیرد.^(۱۵)

در ذیل عنصر دوم، در شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل، رفتار واحدها مشابه می‌شود؛ به گونه‌ای که واحدها در تلاش برای خودیاری و افزایش قدرت، جهت بقا عمل می‌کنند. بنابراین واحدهای سیستم کارکردهایی را انجام می‌دهند که اصل سازمان‌دهنده برای آنها مشخص می‌کند و این امر در ذیل عناصر رقابت^۲ و جامعه‌پذیری^۳ تحقق می‌یابد. عنصر سوم از نظریه والتز اصل توزیع توانایی‌هاست؛ به عبارت دیگر در تشریح و تبیین علل قدرتمندی برخی واحدها و ضعف برخی دیگر، این اصل پاسخ‌گوست. از دیدگاه والتز توانایی یا قدرت واحدها که عنصر متغیر نیز هست، تعیین‌کننده ساختار است و از اینجاست که ساختار تک‌قطبی، دوقطبی یا چندقطبی شکل گرفته و هرکدام از آنها الزامات امنیتی خاصی را فراهم می‌کنند که به نوبه خود رفتار کشورها را متأثر می‌سازند.^(۱۶) بدین ترتیب از نظر والتز تغییر در رفتار واحدها و نیز الگوهای رفتاری در نتیجه تغییرات ساختاری در نظام بین‌الملل رخ می‌دهد.

نظریه کنت والتز با وجود آنکه با اشاره به بحث ساختار تا اندازه زیادی توانسته تأثیرپذیری الگوهای رفتاری کشورها از محیط بین‌المللی را نشان دهد اما به تبیین و توضیح ویژگی و الزامات درونی هر یک از نظام‌ها به‌ویژه نظم تک‌قطبی نپرداخته است، چنانکه وی در اشاره به نظام‌مندی هر یک از ساختارها، نظم دوقطبی را با تکیه بر توان هسته‌ای مورد توجه قرار داده و معتقد است در این نوع توزیع توانایی، نظم در بهترین حالت خود برقرار می‌شود.^(۱۷) این قضاوت و ارزیابی والتز سبب شده تا وی توجه چندان به ضرورت‌ها و الزامات امنیتی در سیستم تک‌قطبی نشان ندهد.

1. Upper-hand
2. Competition
3. Socialization

۲. نظریه نظام تک قطبی برت هنسن

برت هنسن^۱ از جمله نظریه پردازانی است که پویایی‌های درونی نظام تک قطبی و الزامات آن را محور مطالعاتی خود قرار داده است. از نظر وی، تئوری والتز نتوانسته نظام تک قطبی را به خوبی توضیح دهد. وی بر این اعتقاد است که نظام‌های دو قطبی و چند قطبی از یک سو و بی توجهی به نحوه تغییر در ساختار نظام بین المللی از سوی دیگر، دو ضعف عمده در تئوری ساختارگرایانه والتز است. از این جهت وی به دنبال ایجاد الگویی است که بتواند نظم جدید پس از جنگ سرد را توضیح دهد؛ ولی با این مفروض که نظم جدید، نظمی تک قطبی است بر آن است که مهم ترین مسئله در این نظم، ثبات^۲ است. این ثبات از دو بخش حاصل می‌آید: نخست نیرومندی^۳ که به حالتی اطلاق می‌شود که به نظام تک قطبی فشار وارد می‌شود و دوم مسئله دوام^۴ که به طول عمر نظام تک قطبی مرتبط می‌شود.^(۱۸)

مسئله نیرومندی و دوام در نظام بین الملل تک قطبی در تضاد با یکدیگر قرار دارند. از یک سو، ترتیبات نظام تک قطبی از ظهور چالش‌ها یا چالش‌گران جدی جلوگیری می‌کند زیرا در این نظام قدرت‌هایی که از حیث توانایی در ردیف قدرت برتر باشند وجود ندارند لذا امکان شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف‌های ضد تک قطب تضعیف می‌شود و این امر به نیرومندی سیستم دلالت دارد؛ اما از سوی دیگر مسئله پویایی‌های درون سیستمی سبب چالش‌هایی می‌شود که دوام سیستم را مورد تردید قرار می‌دهند؛ چنانکه قدرت برتر اگر به دنبال استراتژی حداقلی^۵ باشد شاهد خلأ قدرت خواهیم بود. خلأ قدرت به نوبه خود منجر به تقویت سایر واحدها می‌شود و تلاش ابرقدرت برای پاسخ دادن بدان، سبب انحطاط نظام می‌شود. در مقابل اگر تک قطب یا قدرت برتر از استراتژی حداکثری^۶ استفاده کند، نارضایتی سایر بازیگران را در پی خواهد داشت.

هنسن با در نظرگیری این محورها در دو اثر بعدی، نظریات خود را غنا

1. Birth Hansen
2. Stability
3. Rebutness
4. Durability
5. Minimal
6. Maximal

می‌بخشد. وی در اثری با عنوان **نظم جهانی تک‌قطبی و خاورمیانه** به مناسبات سایر کشورها با تک‌قطب در نظام تک‌قطبی توجه می‌کند. از نظر وی، در این‌گونه نظام‌ها باید توجه داشت که اولاً هیچ منبع قدرتی جز تک‌قطب وجود ندارد تا واحدها در صورت تمایل برای اتحادسازی با یک قدرت بزرگ و حفظ امنیت خود بدان روی آورند؛ دوم آنکه هیچ قدرت بزرگی وجود ندارد که دولت‌ها با آن ضد تک‌قطب متحد شوند. از دید هنسن مجموعه این شرایط منجر به ویژگی‌های خاصی برای نظام تک‌قطبی می‌شود:

۱) کشورها تمایل دارند تا در صورت بروز مشکل امنیتی به قدرت برتر نزدیک شوند چراکه هر کشوری که تک‌قطب را نپذیرد، یا ناگزیر از عدم اتحاد است یا دور نگاه داشتن تک‌قطب از خود. از جهتی تنها کشور توانا در تأمین امنیت دیگر کشورها، تک‌قطب است؛ ۲) کشورها در مناطق، قدرت مانور کمتری دارند زیرا ابرقدرت دیگری غیر از تک‌قطب وجود ندارد که با آن متحد شوند؛ لذا دولت‌های منطقه در صورت نیاز به یک تضمین‌کننده امنیت، تنها گزینه پیش رو برای آنها تک‌قطب است؛ ۳) کشورها در نظام تک‌قطبی باید تلاش بیشتری از خود نشان دهند. کشورها به دلیل وابستگی به قدرت برتر نیاز بیشتری به تک‌قطب دارند تا بالعکس؛ از این رو تلاش برای کسب حمایت قدرت برتر به عنوان پشتوانه ضروری است؛ ۴) دستور کار بین‌المللی بیشتر توسط تک‌قطب تعیین می‌شود و لذا نسبت به نظام‌های دیگر آزادی عمل بیشتری دارد.^(۱۹)

بنابراین با توجه به این محورها، راهبردهای امنیتی کشورها در دو حالت تعریف می‌شود: ۱) حفظ و ارتقای امنیت با نزدیکی به تک‌قطب که در این حالت هزینه‌ها به شدت کاهش یافته اما از استقلال و حاکمیت تعریف جدیدی ارائه می‌شود؛ ۲) حفظ و ارتقای امنیت مستقل از تک‌قطب که در این صورت، از آنجا که قطب دیگری برای ائتلاف وجود ندارد عملکرد مستقل و توأم با تأکید بر حد‌اعلای حاکمیت با هزینه و دشواری بسیاری همراه می‌شود.

هنسن در اثر دیگر خود که در سال ۲۰۰۹ به چاپ رسید، عنصر ایدئولوژی را نیز دخیل دانسته و معتقد است دوری یا نزدیکی ایدئولوژی - ارزشی کشورها با تک‌قطب می‌تواند دو راهبرد فوق را به پیوستاری تبدیل کند که راهبرد امنیتی

کشورها در آن پیوستار تعریف شود.^(۲۰)

گفتار دوم: راهبردهای امنیتی اروپا در نظم تک قطبی

با توجه به چهارچوب مفهومی و تئوریک ارائه شده در گفتار نخست، تبیین این موضوع که راهبردهای امنیتی اروپا در پیوستار همکاری یا تقابل در کجا قرار می گیرند، بررسی تعامل و مناسبات اروپا به عنوان یک مجموعه واحد (از حیث راهبردی) با تک قطب به نظر ضروری می رسد چراکه مطابق مدل هنسن عمده تلاش های امنیتی کشورها در نظم تک قطبی به ناگزیر در ارتباط با تک قطب (به صورت تقابل یا همکاری) تعریف می شود. از این جهت گفتار دوم از این مقاله در بخش نخست با توجه به چهار معیار نهادهای بین المللی، سیاست های کلان، سیاست های کلان در حوزه عمل و در نهایت مسائل کلان بین المللی^(۲۱) صرفاً تعاملات اروپا و ایالات متحده را مد نظر قرار داده و در بخش دوم با توجه به این معیارها به تبیین راهبردهای امنیتی اروپا از حیث نظری می پردازد.

بخش اول: معیارها در تعیین راهبردها

الف - نهادهای بین المللی

بارزترین مسیر بررسی روابط دوجانبه دو سوی آتلانتیک را می توان بر محور نهادها مورد بررسی قرار داد. این نهادمندی رابطه در دوران پیش و پس از جنگ سرد و فضای تقریباً متفاوت را به خود دیده است. در دوران پیش از فروپاشی شوروی در قالب سیستم های کنترلی اتحاد و ائتلاف جنگ سردی، بُعد رقابتی دو بلوک در ابعاد نهادی نیز نیز قائل مشاهده بود. در فضای بعد از جنگ دوم جهانی گرچه کمونیسم و لیبرال دموکراسی توانستند در اتحادی طبیعی، دشمن مشترک (نازیسم و فاشیسم) را از سر راه بردارند اما آنچه غرب به ناگهان با آن مواجه شد، چالشی عظیم تر از پیش بود. اتحاد جماهیر شوروی در پایان جنگ با افزایش ۲۵ میلیونی در جمعیت، ۲۷۲۵۰۰ مایل مربع در بُعد سرزمینی^(۲۲) و در ادامه شکستن انحصار اتمی ایالات متحده به مرحله ای از قدرت و نفوذ در اروپا دست یافت که تصور این وضعیت حتی برای تزارها نیز دشواری بود.^(۲۳)

نخستین اقدام ایالات متحده به عنوان حامی اصلی اروپا که در ذیل لطمات

ناشی از جنگ به موجودی نحیف و خسته تبدیل شده بود، در ابعاد اقتصادی برای حفظ ثبات و جلوگیری از اشاعه مرام اشتراکی بود. با افزایش تهدیدهای نظامی شوروی، نخستین نهاد نظامی عمده فرآتلانتیکی به نام سازمان پیمان آتلانتیک شمالی با ابتکار ایالات متحده شکل گرفت. در کنار این اقدام، ایالات متحده در مدت کمتر از از پنج سال نیروهای نظامی مستقر خود در اروپا را از ۱۲۰۰۰۰۰ نیرو در سال ۱۹۵۰ به ۴۰۰۰۰۰۰ نیرو در نیمه دهه ۱۹۵۰ افزایش داد.^(۲۴)

در طول دوره جنگ سرد روابط فرآتلانتیکی تحت تأثیر منافع مشترک امنیتی اروپا و ایالات متحده و وجود یک دشمن مشترک بود و این امر سبب شد تا در نتیجه همکاری میان این دو واحد، ثبات به عنوان ضرورت رشد و توسعه اقتصادی در اروپای غربی فراهم آید. به بیانی دقیق‌تر، این افزایش احتمال تعارض میان اردوگاه شرق و غرب بود که ایالات متحده را در همراهی مستمر با اروپای قرار می‌داد. چنانکه برخی از ناظران معتقدند «از آنجا که اروپا هیچ گزینه دیگری برای همکاری امنیتی نداشت دوستی با امریکا بسیار سریع صورت پذیرفت چراکه اروپا برای مقابله با تهدیدات شوروی، به کمک ایالات متحده نیازمند بود».^(۲۵)

اما پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی به عنوان دشمن مشترک با تحولات عمده‌ای در روابط نهادی اروپا و ایالات متحده همراه بود. ناتو به مثابه مهم‌ترین عرصه همکاری نهادی فرآتلانتیکی که به نوعی در دوران جدید نیز به حیات خویش ادامه می‌داد، برخلاف دوران جنگ سرد که عرصه تعامل و همکاری بود با چالش‌های عمده‌ای مواجه شد. این چالش نه تنها به شکل اختلاف میان اروپا و ایالات متحده در مورد کارکرد نهادی خود را نشان داد، بلکه درون اروپا را نیز با شکاف مواجه ساخت. درحالی‌که بریتانیا در دوران جدید نیز کارکرد نهادی ناتو و روابط فرآتلانتیکی را برای تأمین امنیت اروپا یک ضرورت می‌دانست و از این جهت با امریکا هم‌عقیده بود، آلمان و فرانسه راه حل‌های اروپایی را برای حفظ امنیت جست‌وجو می‌کردند.^(۲۶) با تمامی این تفاسیر، ایالات متحده تعهدات خود را نسبت به ثبات و امنیت اروپا در قالب ناتو تداوم بخشید و با وجود اضمحلال شوروی به عنوان دشمن مشترک، شاهد آن بودیم که چگونه عملکرد نهادی سبب شد تا در بحران‌هایی نظیر بوسنی و کوزوو اختلاف نظر میان امریکا و اروپا از یک

سو و توافق دیدگاه‌ها در بین خود کشورهای اروپایی از سوی دیگر، به کمترین میزان برسد.

با این حال اروپا با این تصور اولیه که ارزش استراتژیک این منطقه به نسبت دوره پیشین برای ایالات متحده کاهش یافته و نیز تلاش برای پوشش ضعف نظامی و ایجاد یک هویت مستقل دفاعی به‌ویژه بعد از معاهده ماستریخت، در بعد نهادی سیاست‌های جدیدتری را در دستور کار خود قرار داد. در کنار بحث ابتکارهای جدید همانند سیاست‌های دفاعی و امنیتی مشترک (CFSP)^۱، سیاست دفاعی و امنیتی اروپا (ESDP)^۲ و راهبردهای امنیتی اروپا (ESS)^۳ می‌توان از اقداماتی نظیر تلاش برای ایجاد جبهه مشترک فرانسه - آلمان در سال ۱۹۹۲ با هدف کمک به اتحادیه اروپای غربی (WED)^۴ بیانیه پیتزبورگ^(۳۸) و نیز گسترش همگرایی در صنایع دفاعی برای جلوگیری از وابستگی تولید و یا عرضه تسلیحاتی در برابر ایالات متحده نام برد.^(۳۹) با وجود تمامی این تلاش‌ها، بررسی محتوایی این اقدامات دو نکته را می‌نمایاند؛ نخست آنکه در هریک از این تلاش‌ها بحث توجه به اقدامات و نهادهای مشترک فرآتلانتیکی مطرح بوده و ثانیاً این ابتکارات همواره با موافقت و اجماع نظر تمامی کشورهای اروپایی همراه نبوده است.^(۴۰)

ب - سیاست‌های کلان امنیتی

افزون بر روابط نهادی می‌توان از سیاست‌های کلان امنیتی به‌ویژه در مورد اروپا در دوران بعد از جنگ سرد نیز به عنوان معیاری برای بررسی روابط این منطقه با تک‌قطب اشاره داشت. سیاست‌های کلان امنیتی یا استراتژی‌ها بیان‌کننده مقاصد یک بازیگر یا گروهی از بازیگران است که از آن طریق به سایر انتظارات شکل می‌بخشد. این سیاست‌ها فراتر از حوزه‌های نظامی نیز در ارتباط با اهداف سیاسی به زمان، مکان و دلایل کاربست نیروی نظامی توجه دارند.^(۴۱)

در دوران پس از نظم دوقطبی، اروپایی‌ها در کنار ابتکارهای نهادی و در

1. Common Foreign and Security Policy
2. European Security and Defence
3. European Security Strategy
4. Western European Union

راستای ایجاد هویت نظامی - سیاسی کاملاً اروپایی به تدوین اسناد و چهارچوب‌هایی پرداختند که بتواند به عنوان یک چشم‌انداز ضمن شناسایی تهدیدها، راهبردهای امنیتی را نیز برای این کشورها مشخص سازد. تا پیش از تحرکات اولیه از سوی اروپا در ایجاد رویه‌های مستقل در حوزه مسائل امنیتی، کشورهای عضو اتحادیه اروپا نه تنها به این تحرکات به عنوان امری خیالی می‌نگریستند بلکه بر بی‌فایده بودن و در عین حال هزینه‌بردار بودن آن نیز تأکید داشتند. با این حال شرایط پیچیده امنیتی و نیز استمرار پیشرفت نهادی در این حوزه سبب شد تا راهبردهای امنیتی مشترک چندی با منطق اروپایی شکل گیرد.

اقدام شورای اروپا در دسامبر ۲۰۰۳ در بروکسل (بعد از آنکه اروپا نتوانسته بود در مورد حمله به عراق با ایالات متحده به یک تصمیم واحد دست یابد) با تأکید بر ضرورت تدوین راهبردهای امنیتی مستقل اروپا برای ایجاد یک اروپای امن در جهانی بهتر^۱ آغازگر توجهات عمده به اجرایی شدن سیاست‌های دفاعی و امنیتی مشترک (CFSP) و تدوین سند استراتژی امنیتی اروپا (ESS) بود.^(۳۲) در ارتباط با کارآمدی سیاست‌های دفاعی و امنیتی مشترک برخی از نظریه‌پردازان بر این اعتقاد هستند که این راهبرد در عمل نتوانست عملکرد مستقل را برای اروپا تضمین کند چراکه در نخستین دهه پس از تدوین آن، کشورهای اروپایی در راهبردهای خود پیرامون مسائل مختلف جز در مورد روسیه، مدیترانه و چندین عملیات در مقدونیه و کنگو توافق نظر لازم را نداشتند.^(۳۳) در همین راستا بود که ترتیبات نهادی سابق یعنی ناتو یا شورای امنیت وارد عمل می‌شد.

با مشخص شدن ناتوانی این راهبرد در نیل به اهداف تعیین شده، تحت نفوذ کشورهای بزرگ اروپا، شورای اروپا تصمیم به تعیین راهبردی جدید گرفت که حاصل آن سند استراتژی امنیتی بود. همانند سیاست دفاعی و امنیتی مشترک، این سند استراتژی امنیتی نیز نتوانست عملکرد جدا از ایالات متحده را برای اروپا تضمین کند. این راهبرد نه تنها بر اهمیت روابط فرآتلانتیکی تأکید می‌کرد بلکه ابزارها و راهکارهای مناسب را نیز در راستای عملکرد مستقل مورد توجه قرار نمی‌داد، به طوری که برخی از تحلیلگران مسائل اروپا بر این نظر بودند که ESS بیش

1. a Secure Europe in a Better World

از آنکه یک استراتژی کامل و دربرگیرنده اهداف و ابزارهای لازم باشد، بیشتر در سطح یک طرح کلی باقی مانده است. گرچه این طرح در درون خود تهدیدهای مهمی نظیر تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، تعارض‌های منطقه‌ای و جرایم سازمان‌یافته را مورد توجه قرار می‌دهد اما به شیوه‌های مقابله و عملکرد اروپا اشاره‌ای نمی‌کند.^(۳۴)

ج - سیاست‌های کلان در حوزه عمل

بررسی عملکرد اروپا بعد از تدوین سیاست‌های کلان راهبردی در موفقیت یا شکست در ایجاد فضایی که بتواند طی آن عملکرد مستقل خود را از تک‌قطب تحقق بخشد، صرفاً از طریق بررسی محتوایی این اسناد و راهبردها ممکن نیست بلکه این مهم نیازمند توجه به حوزه عمل و وقایعی است که طی آن میسر امنیتی اروپا در روابط فرآتلانتیکی در بوته آزمایش قرار گیرد.

در حوزه عمل، نخستین آزمون در برابر اروپا و تعاملات فرآتلانتیکی آن در دوران نظم جدید، در ارتباط با جنگ ۱۹۹۱ برای آزادسازی کویت از اشغال عراق بود. با احراز این تجاوز و تحت حمایت مستقیم سازمان ملل نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده نبردی را برای اخراج عراق از کویت آغاز کردند. از ۳۶ کشور شرکت‌کننده در این عملیات، هشت کشور عضو اتحادیه اروپا (بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، هلند، یونان، بلژیک و دانمارک) از آغاز عملیات و پنج کشور (سوئد، لهستان، مجارستان، چکسلواکی و رومانی) در ادامه به عملیات پیوستند.^(۳۵)

نکته قابل تأمل در این عملیات، وضعیت بریتانیا به عنوان حامی روابط فرآتلانتیکی از یک سو و فرانسه و آلمان از رهبران جناح طرفدار عملکرد مستقل اروپا از سوی دیگر بود. برخلاف انگلستان که به تبع شراکت سنتی خود با ایالات متحده، مشارکت گسترده‌ای در این جنگ داشت، وضعیت فرانسه و آلمان تا حدی متفاوت بود. با وجود آنکه فرانسه نیز از بزرگ‌ترین صادرکنندگان تسلیحات به عراق به شمار می‌رفت، با شکل‌گیری اجماع بین‌المللی علیه عراق، خود را ناگزیر از مشارکت دیده و با این حال تعهدات خود را صرفاً در حد امدادی متوقف کرد. آلمان نیز در این زمان با اشاره به مشکلات درونی ناشی از وحدت مجدد، ضمن

تأکید بر راه حل دیپلماتیک در حل مسئله، مشارکت خود را به ارائه کمک‌های اقتصادی محدود نمود.^(۳۶) با این حال در جریان جنگ اول علیه عراق نزدیکی اروپا به ایالات متحده کاملاً مشهود بود.

با اوج گرفتن بحران بوسنی در سال ۱۹۹۱ در نتیجه اختلاف نظر میان قومیت‌های این ناحیه از یک سو و دخالت‌های صرب‌های یوگسلاوی برای حمایت از اقلیت‌های صرب در بوسنی از سوی دیگر، اروپا بار دیگر با معضل امنیتی مواجه شد که می‌توانست ظرفیت‌های این منطقه را برای مقابله با تهدیدهای داخلی نشان دهد. موضع‌گیری اروپا در آغاز این بحران حمایت از تحریم‌های وضع‌شده سازمان ملل و نیز گفت‌وگو با طرف‌های درگیر بود اما با تشدید بحران و نیز در خواست ضمنی اروپا از ایالات متحده و نیروهای ناتو، با ورود ایالات متحده در پوشش سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و حمایت‌های بعدی فرانسه و انگلستان، بحران خاتمه یافت.^(۳۷)

برخلاف جریان عراق، نکته قابل تأمل آن است که در این بحران اروپا در آغاز با عملکرد مستقل سعی در مدیریت فضا داشت اما در ادامه با ورود ناتو و حمایت کشورهای بزرگ اروپا به نظر می‌رسد عملکرد مستقل اروپا به شدت تحت تأثیر قرار گرفت.

دو بحرانی که به نوعی عرصه تعاملات فرآتلانتیکی را بیش از پیش نمایان ساخت بحران کوزوو و افغانستان بود. در بحران کوزوو، اروپا با توجه به حافظه تاریخی بحران بوسنی و ناکامی در مدیریت آن، همراهی و نزدیکی را مورد توجه قرار داد. در مسئله افغانستان (۲۰۰۱) نیز ایالات متحده با مرتبط کردن جریان حملات تروریستی یازده سپتامبر به گروه‌های اسلام‌گرای افغانستان و جلب حمایت مستقیم ناتو توانست حمایت کشورهای اروپایی را در کنار خود داشته باشد.

با وجود قرارگیری اروپا در کنار ایالات متحده در دو بحران کوزوو و افغانستان و نیز اقدامات تقریباً مستقل از تک‌قطب در اوان جریان بوسنی، مسئله عراق در سال ۲۰۰۳ جدی‌ترین رخدادی بود که عرصه روابط فرآتلانتیکی را با چالش مواجه کرد. از آغاز سال ۲۰۰۲ ایالات متحده تلاش‌های پیگیر و گسترده‌ای را به منظور اقتناع افکار عمومی و نیز قدرت‌های بزرگ برای مشروع‌سازی حمله احتمالی به

عراق کلید زد. این تلاش‌ها در آغاز از رهگذر سازمان ملل دنبال شد و با ناامید شدن ایالات متحده از حمایت سازمان ملل، تلاش‌های این کشور برای ایجاد ائتلافی علیه عراق از طریق ناتو دنبال شد که این موضوع اختلاف نظرهای شدیدی را در میان قدرت‌ها به دنبال داشت.^(۳۸)

علاوه بر اختلاف نظرها میان ایالات متحده و اروپا در مورد اقدام به جنگ یا کاربست روش‌های دیپلماتیکی و نهادی، اختلاف میان کشورهای اروپایی نیز بسیاری قوی بود، به طوری که بریتانیا در کنار چند کشور دیگر^(۳۹) از اقدام امریکا حمایت به عمل آوردند در حالی که فرانسه و آلمان همچنان بر مواضع خود در مخالفت با حمله نظامی به عراق پای می‌فشردند.^(۴۰)

د - مسائل کلان بین‌المللی

عرصه دیگری که می‌توان از رهگذر آن مناسبات ایالات متحده و اروپا را مورد توجه قرار داد، مسائل کلان بین‌المللی است. توجه به این عرصه از دو جهت است: نخست آنکه مطابق با مفروض نوشتار حاضر، نظام بین‌المللی پس از پایان جنگ سرد تک‌قطبی است و از این جهت مسائل و محورهای مهم تقریباً در تمامی حوزه‌ها با مشارکت و مداخله تک‌قطب می‌تواند اثرگذار و در صورت اختلال، مدیریت شود و دوم آنکه مطابق چهارچوب مفهومی، در این نوع نظم در کنار عملکرد نزدیک یا مستقلانه از تک‌قطب، کشورها خود نیز باید برای تأمین ثبات و امنیت فعال‌تر باشند. این فعالیت در ارتباط با تک‌قطب به جهت جلب توجه آن خواهد بود. در این راستا می‌توان مشارکت اروپا در کنار ایالات متحده در مسائل کلان بین‌المللی را در حوزه‌های مختلف بررسی کرد. در حوزه مسائل امنیت بین‌المللی، تایخ روابط فرآتلانتیکی دو دوره پیش و پس از جنگ سرد را دربرمی‌گیرد. در دوره نخست رخداد دو جنگ جهانی، جنگ سرد، حرکت در چهارچوبه‌های نهادی نظیر ناتو و سازمان ملل به‌رغم اختلاف‌های جزئی، عملکرد مشابه طرفین و همکاری‌ها را می‌نمایاند. در دوران بعد از جنگ سرد نیز می‌توان این تداوم همکاری‌ها را در برخی حوزه‌ها نظیر دیپلماسی هسته‌ای ایران، همکاری گروهی در مدیریت بحران‌های کوزوو و بوسنی مشاهده کرد.^(۴۱) با این حال

کشورهای اروپایی در چندین حوزه جایگاه و قدرت ایالات متحده را مورد تردید قرار داده‌اند:

نخست آنکه در برخورد با مسائل امنیت بین‌المللی، اروپا با تأکید بر سند استراتژی امنیت ملی خود همواره بر چندجانبه‌گرایی و حل مسألت‌آمیز اختلاف‌ها تأکید داشته است. این در حالی است که راهبردهای امنیت ملی امریکا به‌ویژه پس از حوادث یازده سپتامبر نقش محدودی را برای چندجانبه‌گرایی در نظر می‌گرفتند. دوم اینکه اروپا همواره بر این نکته تأکید داشته که در مدیریت مسائل بین‌المللی به‌ویژه در حوزه امنیت، بحث تجارت، تبادل فرهنگی، نهادهای بین‌المللی و دیپلماسی می‌تواند اولویت را داشته باشد.^(۴۲)

برخلاف حوزه امنیت بین‌المللی که تمایل اروپا برای اقدام مستقل از تک‌قطب به مراتب فزون‌تر بوده، عرصه اقتصاد نشان از همکاری‌های جدی دو سوی آتلانتیک دارد که به نوعی شاید بتوان ریشه آن را در اشتراک ارزش‌های اقتصادی و سطح توسعه، مشابه دانست.

اتحادیه اروپا و ایالات متحده با در اختیار داشتن تقریباً نیمی از تولید ناخالص داخلی جهان و نیز تجارت جهانی از جمله مهم‌ترین شرکای تجاری از دهه ۱۹۹۰ به بعد به شمار می‌روند.^(۴۳) نقش برجسته این دو واحد در شکل‌گیری نهادهای اقتصادی بین‌المللی از جمله سازمان تجارت جهانی و تعیین روندها و تصمیمات آن افزایش همکاری‌های رسمی و غیررسمی میان طرفین در چهارچوب‌هایی نظیر دستور کار فرآتلانتیکی جدید (NTA)^۱ و همکاری‌های اقتصادی فرآتلانتیکی (TEP)^۲، گسترش روند سرمایه‌گذاری‌های خارجی مستقیم به صورت متقابل و افزایش مبادلات اقتصادی در حوزه صادرات - واردات^(۴۴) همگی نشانگر همکاری و تعاملات گسترده در حوزه مسائل تجارت و پولی و مالی است.^(۴۵)

گفتار دوم: تبیین نظری راهبردهای امنیتی اروپا در نظم تک‌قطبی

با توجه چهارچوب تئوریک و مفهومی پژوهش حاضر برای درک راهبردهای امنیتی اروپا در نظم تک‌قطبی از یک سو و نیز معیارهای بررسی این راهبردها، می‌توان

1. New Transatlantic Agenda
2. Transatlantic Economical Partnership

محورهایی ذیل را در نظر گرفت:

الف - بُعد نهادی

شواهد موجود پس از پایان جنگ سرد هرچند به ظاهر نشانگر تلاش‌های جدی اروپا برای اقدام مستقل و نیز ایجاد یک هویت کاملاً اروپایی است اما در عمل نمی‌تواند عزم جدی آنها را نشان دهد چراکه ابتکارات نهادی اروپا اول، گرچه بر ایجاد سیاست‌های دفاعی و امنیتی مشترک تکیه دارد اما تمامی این موارد منوط به عدم نقض و نادیده‌انگاری مفاد عهدنامه ناتوست.^(۴۶) دوم اسنادی مانند بیانیه پترزبورگ گرچه به نوعی نشانگر واکنش اروپا به ایالات متحده در محدود کردن استقلال و توانایی عملیاتی این واحد بوده اما نمی‌توان آنها را چالشی در برابر مواضع امریکا دانست زیرا غالباً به پُر کردن فضاهای خالی ناشی از نظم جدید اهتمام داشته‌اند. سوم آنکه اختلاف‌ها در درون کشورهای اروپایی عامل مهم دیگری در برابر ایجاد تأسیسات و نهادهای مستقل و منسجم بوده است. از این جهت در ابعاد نهادی نمی‌توان به طور کامل از راهبردهای مستقل اروپا سخن به میان آورد.

ب - بُعد سیاست‌های کلان

همانند ابعاد نهادی، تدوین سیاست‌های کلان اروپا نیز دورنمای روشنی را از عملکرد مستقل از ایالات متحده برای اروپا تضمین نکرد. طرح‌هایی همانند CFSP و ESS نه تنها بر اهمیت روابط فرآتلانتیکی تأکید می‌کرد بلکه از یک سو ابزارها و راهکارهای مناسب را در راستای عملکرد مستقل مورد توجه قرار نمی‌داد و از سوی دیگر اروپا را به عنوان شریک کوچک‌تری معرفی می‌کرد که از راهکارهای ابرقدرت در مسائل مهم پیروی می‌کرد.^(۴۷) با این حال برخی از ناظران بین‌المللی معتقدند به‌رغم نقاط ضعف، این سیاست‌ها با مشخص کردن نوع تهدیدها و نیز تعیین سازوکارهای چندجانبه در حل و فصل مسائل، نشانگر پیشرفتی تدریجی در ترسیم استقلال ضمنی است.

ج - بُعد عملیاتی سیاست‌های کلان

پنج بحران عراق (۱۹۹۱)، بوسنی، کوزوو، افغانستان و عراق (۲۰۰۳) به مثابه

محورهایی هستند که تعامل‌های دو سوی آتلانتیک را در مدیریت بحران‌ها نشان می‌دهند. با وجود آنکه در چهار بحران نخست - بنا به دلایلی که پیشتر بدان‌ها اشاره رفت - نشانه‌های ناتوانی اروپا در اقدام مستقل مشخص شد اما در مسئله حمله به عراق در ۲۰۰۳ تقابل اروپا به‌ویژه قدرت‌های بزرگ آن با تک‌قطب بسیار مشهود است. راینینگ (۲۰۰۵) گرچه به مقاومت‌های اولیه جناح اروپا محور در برابر ایالات متحده اذعان دارد اما اشاره می‌کند که همین اقدام مستقل در مسئله عراق نیز بنا به دلایلی در ادامه رنگ باخت: نخست آنکه با وجود مخالفت اروپایی‌ها با مسئله جنگ آنها این نکته را پذیرفته بودند که تداوم رژیم بعث هم برای جامعه عراق و هم برای امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی مضر است؛ دوم اینکه نباید از یاد برد که اروپا و ایالات متحده به‌رغم تفاوت‌های جزئی در کاربست روش‌ها، علاقه‌ای به گسترش اختلاف‌ها میان دو سوی آتلانتیک به جهت اهمیت حفظ ثبات و امنیت منطقه‌ای نداشتند و در نهایت اروپا نیز در این جریان، واحد یکپارچه‌ای نبود و اختلاف نظرها در میان آنها نیز آشکار به نظر می‌رسید. بنابراین در بعد عملیاتی سیاست‌های کلان نیز نمی‌توان به طور کامل از استقلال راهبردی اروپا صحبت کرد.^(۴۸)

د - بُعد مسائل کلان بین‌المللی

در حوزه مسائل کلان بین‌المللی راهبردهای اروپا در دو بعد امنیتی و اقتصادی تا اندازه‌ای با یکدیگر متفاوت بوده است. برخلاف حوزه امنیتی که اروپا تلاش‌های حداقلی و به‌ظاهر پیشرفته‌ای را با تأکید بر محوریت چندجانبه‌گرایی به انجام رساند و هدف عمده آن نیز تعدیل راهبردهای امریکا بود تا بدیلی بر آن، حوزه اقتصاد بین‌المللی عرصه همکاری و هماهنگی کامل طرفین آتلانتیک به شمار می‌رود. توافق در مورد اصول بنیادی نظم لیبرالی اقتصاد در منطقه فرآتلانتیک و در عین حال پذیرش رهبری اقتصادی و امریکا از سوی کشورهای اروپایی دو عامل مهمی است که نه اقدام و نه تمایل اروپا را برای عملکرد مستقل سبب می‌شود.

افزون بر معیارها در بررسی ماهیت راهبردها، دو عامل مهم مانع از آن می‌شد تا در نظم تک‌قطبی راهبردهای اروپا کاملاً مستقل از ایالات متحده تعریف شود:

نخست آنکه در بُعد امنیتی ایالات متحده همواره توانسته در مواقع لازم و به‌ویژه مواقعی که اروپا در مدیریت بحران‌های داخلی با عجز روبه‌رو بوده، حافظ امنیت اروپا باشد که این موضوع علاوه بر ایجاد شرایط مناسب امنیت روانی، بستری را فراهم می‌آورد که طی آن اروپا بیشتر ظرفیت‌های خود را برای رشد و توسعه اقتصادی به کار گیرد تا برای امور نظامی. دومین موضوع محورهای ایدئولوژیک در بررسی روابط است. چنانکه هسن (۲۰۰۹) اشاره می‌کند وجود فاصله ایدئولوژیک با ابرقدرت در اتخاذ راهبردها و عملکرد در برابر تک‌قطب بسیار تأثیرگذار است.^(۳۹) از این جهت وجود ارزش‌های مشترک نظیر لیبرال دموکراسی، اقتصاد باز، حاکمیت قانون، عقلانیت و کرامت انسانی^(۴۰) میان دو سوی آتلانتیک باعث شد تا به‌رغم اتخاذ راهبردهای بعضاً مستقل، ماهیت راهبردی اروپا در نظم تک‌قطبی در پیوستار نزدیکی و حرکت مجزا و مستقل، در حالتی بینابین و به سمت نزدیکی به تک‌قطب گرایش داشته باشد.

نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر که با هدف تبیین ارتباط میان تحول در ساختار نظم بین‌المللی و راهبردهای امنیتی با مطالعه موردی اروپا آغاز شد سعی در پاسخ‌گویی به این سؤال داشت که با تغییر ساختار نظام بین‌الملل بعد از فروپاشی شوروی چه تغییری در راهبردهای امنیتی اروپا به وجود آمد؟

برای درک بهتر و تبیین صحیح این موضوع، چهارچوب تئوریک پژوهش بر محور دو نظریه قرار گرفت: نظریه نخست ساختارگرایی کنت والتز است که می‌تواند تأثیرپذیری سیاست‌ها یا راهبردهای کشورها از ساختار نظام را تبیین کند، و رویکرد دوم نظریه تک‌قطبی برت هسن بود که علاوه بر تکمیل نظریه والتز، الزامات امنیتی را در نظم تک‌قطبی مورد توجه قرار می‌داد. از این جهت با گزینش چهار معیار در گفتار دوم (نهادهای بین‌المللی، سیاست‌های کلان، سیاست کلان در حوزه عمل و در نهایت مسائل کلان بین‌المللی) این نوشتار مبادلات و رفتارهای ایالات متحده و اروپا را در ارتباط با یکدیگر نشان داد. بخش دوم از گفتار دوم نیز با بهره‌گیری از چهارچوب مفهومی و تئوریک، این نکته را نمایاند که به‌رغم

تلاش‌هایی که اروپا در دوران پس از پایان جنگ سرد در عرصه‌های مختلف به‌ویژه در حوزه‌های امنیتی برای عملکرد مستقل انجام داد، اما ناتوانی در پوشش و مدیریت بحران‌های داخلی اروپا، خودالزامی امریکا در تأمین امنیت اروپا حتی پس از جنگ سرد برای حفظ صلح و ثبات منطقه فراتلانتیکی و نیز ارزش‌های مشترک فرهنگی و اقتصادی، مسیر راهبردی اروپا را به گونه‌ای تعریف کرد که در میان دو گزینه عملکرد مستقل و نزدیکی به تک‌قطب - به عنوان راهبردهای امنیتی در نظم تک‌قطبی - اروپا با ناتوانی در عملکرد مستقل، نزدیکی عملکرد را با تک‌قطب در پیش گیرد. با توجه به این محورها راهبردهای امنیتی اروپا را نمی‌توان در قالب هریک از فرضیه‌های رقیب که استقلال راهبردی یا همراهی کامل را به طور جداگانه پیش‌بینی می‌کنند، مورد تأیید قرار داد. از این جهت گرچه قرابت راهبردی طرفین در دوران مورد بررسی به مراتب بیش از راهبرد استقلال بوده اما نمی‌توان در این مسیر چالش‌های فرارو را نادیده انگاشت؛ چنانکه پس از روی کار آمدن *اوباما* در مسائلی نظیر تعیین نحوه عملکرد ناتو در افغانستان و چشم‌انداز جنگ در این کشور، بحران مالی جهانی و چگونگی مواجهه با اثرات آن، پُررنگ‌تر شدن شکاف‌ها در درون اتحادیه اروپا در مورد نحوه تعامل با ایالات متحده به‌ویژه پس از معاهده لیسبون، مسئله محیط زیست و برخی مسائل مبتلابه دیگر شاهد وجود اختلاف نظرهایی هستیم که باوجود تشابه ایدئولوژیک می‌تواند در آینده، چشم‌انداز همراهی را در طیف راهبردهای امنیتی تضعیف کند. *

پی‌نوشت‌ها

۱. باید توجه داشت که با وجود اتفاق نظر در مورد پایان نظام دوقطبی، هنوز جدال‌های اندیشه‌ای در مورد تعیین ماهیت نظام جایگزین آن تداوم دارد. اشاره به عدم جایگزینی نظامی خاص و قرارگیری نظام بین‌الملل در مسیری از دوران گذار توسط ویلیام بریج (William Bridges)، شکل‌گیری نظامی تک‌قطبی با رهبری ایالات متحده بر اساس مدل‌های کاپلان، نظریه بی‌قطبی ریچارد هاس، پایان تاریخ فوکویاما و بعضاً اشاره به شکل‌گیری نظام تک‌قطب به اضافه چند قطب کوچک‌تر از جمله بدیل‌هایی است که برای نظام تک‌قطبی در نظر گرفته می‌شود بنگرید به: منوچهر محمدی، *آینده نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، فصل اول.

2. R. Kagan, *Paradise and Power*, London: Atlantic Books, 2003, p. 3.

3. R. J. Lieber, *The American Eye: Power and Strategy for the 21st Century*, Cambridge University Press, 2005.

۴. احمد نقیب‌زاده، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل (از وستفالی تا امروز)*، تهران: قومس، ۱۳۸۴، فصل دوم.

۵. بنگرید به: نیوجنت، نیل، *سیاست و حکومت در اتحادیه اروپا*، مترجم: محسن میردامادی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵.

- عباس کدخدایی، *ساختار و حقوق اتحادیه اروپا*، تهران: میزان، ۱۳۸۱.

- سعید خالوزاده، *اتحادیه اروپایی*، تهران: سمت، ۱۳۸۵.

6. F. W. Danspeckgruber, (ed.), *Emerging Dimensions of European Security Policy*, Colorado: Westview Press, 1991.

7. B. Buzan, (et al), *The European Security Order Recast*, London and New York: Printer, 1990.

8. R. T. Fox, and R. W. Schilling, (eds.), *European Security and the Atlantic System*, New York: Columbia University Press. 1973.

9. B. Hansen; P. Toft; A. Wivel, *Security Strategies and American Word Order*, London and New York: Routledge, 2009.

۱۰. امیرمحمد حاجی‌یوسفی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای*، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، فصل اول.

11. K. Waltz, *Theory of International Politics*, New York: Randow Blouse, 1979.

۱۲. عبدالعلی قوام، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت، ۱۳۸۴، صص ۸۰-۸۴.
۱۳. حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت، ۱۳۸۶، صص ۱۰۹.
۱۴. البته باید اشاره کرد که والتز با شناسایی نحوه تنظیم بخش‌ها و رفتار سازمان‌دهنده در نظام که بحث را از سطح پدیده‌های عددی و توانمندی بالاتر می‌برد به نوعی اقدام نظریه‌پردازان رفتارگرایی چون کاپلان را زیر سؤال برد. به نظر وی این دانشمندان صرفاً به دو ساختار ظاهری تعداد بازیگران و نوع توانمندی‌ها اشاره کرده‌اند. استدلال او این است که بحث ساختاری مهمی که در نظام بین‌الملل وجود دارد این است که چگونه می‌توان بین دو خصومت متضاد آنارشسیسم و نظم، آشتی برقرار کرد. ر.ک به: سید حسین سیف‌زاده، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری، تهران: سمت، ۱۳۸۱، صص ۱۶۶.
15. Waltz, *Op. Cit.*, p. 87.
۱۶. البته عده‌ای از محققان معتقدند کار بست مفاهیم نظام یا سیستم و ساختار، تلاش والتز برای گریز از تقلیل‌گرایی و ساده‌اندیشی ناشی از علوم تجربی - اثباتی جدید بوده است «نظام مجموعه‌ای از بازیگران است که با هم در کنش متقابل بوده و یک جهت کلی را پی می‌گیرند. این مفهوم می‌تواند واقعیت‌ها و تصاویر مجزا از هم در عرصه سیاست بین‌المللی را به هم پیوند داده و امکان فهم سیاست بین‌الملل را عنوان یک رشته مطالعاتی کلان و جداگانه فراهم آورد. ساختار نیز که قواعد تنظیم روابط بخش‌های مختلف نظام است می‌تواند ماهیت و جهت اصلی را بیان کند». ن.ک: حسین سلیمی، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن، تهران: سمت، ۱۳۸۴، صص ۱۲۱.
۱۷. ابو محمد عسگرخانی، رژیم‌های بین‌المللی، تهران: مؤسسه تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳، صص ۵۱.
18. B. Hansen, *Unipolarity and the Middle East*, Richmond: Curzon, 2000.
۱۹. حاجی یوسفی، پیشین.
20. B. Hansen; P. Toft; A. Wivel, *Op. Cit.*, C2.
۲۱. معیارها در بررسی در تعیین راهبردها با اندکی دخل و تصرف از منبع ذیل اقتباس شده است: *Ibid*.
۲۲. همان.
23. M. Walker, *The Cold War*, London: Vintage, 1993, p. 16.
24. T. Kane, *Global U.S. Troop Deployment: 1945-2003*, Washington: The Heritage Foundation, 2004, p. 98.
25. C. A. Kupchan, *The End of American Era*, New York: Alfred A. Knopf, 2002, p. 119.
26. A. Wivel, *The Integrating Spiral: International Security and European Integration 1945-1990*, Copenhagen: University of Copenhagen, 2000, p. 284.
۲۷. سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی (ESDP) یکی از تلاش‌های اروپا برای ایجاد هویتی مستقل در نظم جدید به شمار می‌رود. در سال ۱۹۹۸ بعد از ناکامی اروپا در مواجهه

با بحران‌های درونی این منطقه، این ایده توسط فرانسه و انگلستان مطرح شد. این ایده در تابستان و پاییز ۱۹۹۹ دنبال و در ۱۵ نوامبر همان سال با حضور وزرای دفاع و خارجه کشورهای اروپا، *خاویر سولانا* به عنوان نماینده عالی اروپا در امور امنیتی و خارجه برگزیده شد. مشابه همین نشست در هلسینکی برگزار شد و با تعیین فعالیت ۶۰ هزار نیروی واکنش سریع از سال ۲۰۰۳ و نیز میزان ادوات و نیروهای ارائه شده از سوی هریک از کشورها، توافقات آن در سال ۲۰۰۴ در قالب یک معاهده در بروکسل و در نشست شورای اروپایی مدون شد.

Hansen, Toft and Wivel, *Op. Cit*, p. 75

۲۸. بعد از تشکیل جبهه آلمان - فرانسه در سال ۱۹۹۲، در نشست پیتزبورگ آلمان و اعلامیه پایانی آن تصمیم بر آن شد که واحدهای فعال نظامی دولت‌های عضو در ذیل اتحادیه اروپای غربی (WEU) بایستی برای انجام وظایف صلح و مدیریت بحران‌ها، خود را آماده کنند. علاوه بر این پیشنهاد انگلستان مبنی بر اینکه WEU نبایستی ساختار فرماندهی خاص خود را داشته باشد نیز مورد توافق قرار گرفت Hansen, Toft and Wivel, *op. cit.*, p. 74

29. B. Hansen, P. Toft, A. Wivel, *Op. Cit*

۳۰. در مورد ابتکارات، برخی از کشورها (جناح اروپایی شامل فرانسه، بلژیک، اسپانیا و لوکزامبورگ) این حرکت را تلاشی در راستای راهبرد عملکرد مستقل از ایالات متحده تلقی می‌کردند، درحالی‌که برای برخی دیگر (جناح آتلانتیک‌گرا شامل هلند، بریتانیا و دانمارک) این مسائل به عنوان پیش‌شرطی برای حفظ یک رابطه قدرتمندانه اروپایی - آتلانتیکی تعبیر می‌شد. ن ک:

- M. A. Pollack, "Unilateral America, Multilateral Europe?", in J. Peterson and M. A. Pollok (eds.), *Europe, America, Bush*, London: Routledge: 2003, 65-118.

31. J. H, Wyllie. "Measuring Up: The Strategies as Strategy". in R. Dannreu There and J. Peterson (eds.), *Security Strategy and Transatlantic Relation*, London: Routledge, 2006, pp. 165-177.

32. R. A. Pape, "Soft Balancing against the United States", *International Security*, 2005, 30 (1), pp. 1-45.

33. Wyllie, *Op. Cit*, p. 174.

34. *Ibid*, p. 172-174.

35. A. F. Cooper, "Bound to Follow? Leadership and Flowership in the Golf Persion", *Political Science Quarterly*, 1991, No. 106 (3), pp. 391-410.

36. *Ibid*, p. 402.

37. G. Lundested, *The United States and Western Europe Since 1945*, Oxford: Oxford University Press, 2003.

38. B. Rubbin, *Conflict and Insurgency in the Contemporary Middle East*, p. 14, London: Routledge, 2009.

۳۹. در مورد مخالفت یا همراهی در جنگ عراق (۲۰۰۳) به‌رغم اینکه رهبران ۸ کشور اروپایی (بریتانیا، اسپانیا، لهستان، چک، ایتالیا، پرتغال، دانمارک و مجارستان) و در ادامه

هلند و ایرلند با صدور اعلامیه‌ای به این اقدام پیوستند، فرانسه، آلمان، بلژیک، لوکزامبورگ، یونان، سوئد و فنلاند در صف مخالفان ایستادند. رک به:

- S. Rynning, *NATO Renewed*, New York and Hounal Mills: Palgrave, 2005, p. 13.

40. *Ibid*, p. 13.

41. A. Wivel, "The Security Challeng of Small EU Member Stataes", *The Journal of Common Market Studies*, 2005, 43 (2), pp. 393-412.

42. F. Cameron, "Security Strategy: What Role for Instituiopn?", In R. dannreuter and J. Peterson (eds.), *Security Strategy and Tranatlantic Relations*, Londou: Routledge, 2006, p. 60.

43. Pollack, *Op. Cit.* p. 67.

۴۴. مجموع صادرات اتحادیه اروپا به ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ در حدود ۲۵۰۰۰۰ میلیارد پوند بوده، این در حالی است که ارزش صادرات ایالات متحده به اروپا از ۱۸۰۰۰۰ میلیارد پوند در سال ۲۰۰۱ بر ۱۵۰۰۰۰ میلیارد پوند در سال ۲۰۰۵ کاهش یافت. ن. ک به:

Pollack, *Op. Cit.*, p. 67

45. C. Piening., *Global Europe*, Boulder: Lune Rienner, 1997.

46. B. Hansen, Heurlin, B. (eds.), *The New World Order*, Haunmills: Macmillan, 2000, p. 193.

47. B. Hansen, Heurlin, B., *Ibid*, p. 199.

48. Rynning, *Op. Cit.*

49. B. Hansen, P. Toft. A., Wivel, *Op. Cit.*

50. R. J. Lieber, *Op. Cit.*